

الّا بعد ايجادها وخلقها رابعا النور الالهى هـو فوق الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـو المظهر الذى يرى العارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون قبر المسيح بالكهربائية ويظن العوام الروسيون بانه من قبر المسيح حتى انهم يشتررون القناديل ويشعلونها طول سفرهم من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى بذلك لا تطفى النور الذى راوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .
 ودر بين مسلمانان ن والتورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

و نور نیز نام قسمتی از مازندران كه موطن نیاكان ابهى بود و نیز نام كتابی از میرزا يحيى ازل بود و او خود را بان نام میخواند و نیز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام کردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور..... وسميت بهذا الاسم الخ وآية نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض الخ " كه از مقام نقطه شرحى بر آن صادر گردید و آن صرف تشبيه و توضيح و تعبیر میباشد . و در حدیث نبوی است :

" خلق الله الخلق فى الظلمة ثم القى عليه نورا " و در آثار این امر متبادراً نورین نورین شیخ احسائى و سیدرشتى است . و بر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هم اطلاق گردید . و بقره نورا مراد عكا است كه ضمن نام بقره ثبت میباشد .

(نوش آباد)
 نام قریه ای از کاشان كه اکنون مركزى ضعيف در این امر است در السواح و آثار خصوصاً آقا میرزا محمد علی شهیر بارباب آقا میرزا باعائله اش تکرار ذکر یافت .

(نیروز)
 معرب نوروز فارسی است در کتاب اقدس است :
 " وجعلنا النيروز عيداً لكم "

(نیسان)
 نام ماه متداول بين يهود و اواخر ماه دوم بهار كه بارانش بنام خير و برکت بين مسلمانان شایع است و در آثار بدیعه بسیار بتشبيه مورد استعمال گشت . در لوح به نصیر است :

" اگر نفسی خود را از این نیسان سحاب رحمانی محروم نماید الخ و در لوح دنیا است :

" ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان
بزدانی تازه و خرم شوید " .

قصه شهیر در فارس مرکزی از قدیم
(نیریز) برای اینطایفه که بنوع مفصل اوضاع

و اشخاص مرتبط باین امر در بخشهای
ظهور الحق مسطور است و نام آقا سید حیو وحید اکبر و پدر
زنش حاجی شیخ عبدالمعلی و نیز ملا عبدالحسین و مشهدی
میرزا حسین قطب و حاجی محمد تقی ایوب و علی سردار و محله
چنار سوخته و دامنه بالا طارم مشهور است و شرحی که از هنگام
ورود وحید اکبر و بعد از آن در کتیبه مسجد موجود است از آثار
تاریخیه میباشد . و نیریز در آثار حضرت بهاء الله بر مزی
مذکور است قوله :

" ن ی جناب احمد علی علیه ۶۶۹ هو الا قدم الاعظم یا احمد
قبل علی ان استمع نداء مالک القدم الذی ارتفع من شطرنج
سجنه الاعظم " الخ .
وقوله :

" یا احبباً الرحمن فی النون والیا " الخ . و در رسمه
الصبر بخطابات التفات و عنایت مفتخر است قوله :
" یا احبباً الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم "

اشکروه بما فضلکم بالحق واصبحتم برحمة من الله وکنتم علی
مناهج الحق مستقیماً ان یا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئکم
بما هبت علیکم نسمة الربیع فی فصل عز احدیا وان یا ارض تلك
القرية فاشکری ربک بما بدلك الله یوم القیمة و اشرق علیک انوار
الروح عن افق نور قدیما " وقوله :

" ان یا اهل القرية فاشکروا الله بارئکم بما انعمکم بالحق و
فضلکم علی الذین هم کانوا علی الارض بحیث شرفکم بلقائه و
عرفکم نفسه و رزقکم من اثمار سدرة الفردوس اذا فابشروا
فی انفسکم ثم افتخروا علی من فی الملک جمیعاً " الخ .

نیشابور بلد معروف در خراسان . در
(نیشابور) تاریخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان

خصوصاً شرح حال حاجی عبدالمجید
ابا بدیع بتفصیل نگاشته گردید و خانه حاجی معلوم ولی مخروب
است و از مؤمنین سابقین آنجا آقا احمد از شهداء قلعه طبرسی
دیگر حاجی محمد باقر بن ملا مراد و اسد الله بن استاد کاظم
و شیخ عبد الصمد بن شیخ عبد الله و شیخ محمد و حبیب الله
ملکوتی بن منشی باشی و میرزا یوسف خان و نصر الله و آقا محمود
است .

(هـ)

(هـ) رساله تفسیرها از آثار نقطه معروف است و خود در شأن آن رساله چنین

فرمود قوله :

"وانتی بحکم ما فصلت فی نسخة العین فی تفسیر الہاء لیبطل کلّ شبہات الحکماء وانصفوا بین یدی اللہ الخ. ونیز در رسالہ غناست قوله :

"چنانچہ در رسالہ تفسیرها و رسائل دیگر ابطال قول بعضی از ایشان شدہ " الخ و شرحی در مقام ہ و ہ و در ضمن نامہای اسم و بہاء و نکس و غیرہا ثبت است .

و ایام ہاء در اصطلاح اہل بہا چہار یا پنج روز قبل از ورود شہر العلاء ماہ نوزدہم بیانی افزودہ و ایام زائدہ خارج از شہور میباشد و آداب و اعمال آن ایام در کتاب اقدس والواح مسطور است قوله :

"انا جعلناھا مظاهر الہاء بین اللیالی والایام" وقوله :
"قل یا الہی وناری ونوری قد دخلت الایام الّتی سمّیتھا بایام الہاء فی کتابک یا مالک الاسماء" وقوله :

"قد تشرّفت الایام یا الہی بالایام الّتی سمّیتھا بالہاء کان کلّ یوم منها جعلتہ مبشراً ورسولاً لیبشّر الناس بالایام الّتی فرضت فیہا الصّیام علی خلقک وبریتک الخ

و ہا و میم در الواح رمز از ہمدان میباشد کہ جداگانہ ذکر است . و نیز حرف ہ در آثار ابہی رمز از ہادی نام وغالباً ملاہادی قزوینی ازلی است قوله :

"ان رأیت الہاء قل لہ یا ہاء الہاویۃ" و در یکی از آثار خطاب بہ آقا سید عبد الہادی قزوینی است :
"ہوا لا قدس الا عظم یا عبدی الہاء"

اسم فاعل عربی بمعنی دادزنندہ و بمعنی منادی غیب گویند و از حضرت عبد البہاء در حق بہائیان است :

(ہاتف)

"ویسمعون نداء ہاتف الفیئبہ بالبشارۃ الکبریٰ" .
براندازندہ و خراب کنندہ . در خطاب وصایای عہد است :

(ہادیم)

"ہادمة للبنیان"

اسم فاعل عربی از ہدایت و از ہادی نامان مشہور مذکور در آثار :

(ہادی)

حاجی ملاہادی سبزواری شرح حیات

و وصف الحالش در اسرار الآثار عمومیّه ثبت میباشد و در لوح
بسیط الحقیقه در شأن اوست :

" در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر
نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الآ
زمره انّی انالله در هر شجرى موجود و در مقام بیان باین کلمه
تکلم نمود و مقصود آنکه عارف بالله بمقامى صعود مینماید که
چشمش بمشاهده تجلی مجلی منور و گوشش باصفا نداء اواز
کلّ شئی فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارد چنانچه
اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود
ندای سرور الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من
غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل راندا میفرماید ابداً
اصفاء نموده چه اگر اصفاء شده بود بد ذکر قیام مینمود
حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بود و از لسانش جاری شده بود
و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده
او عرف و ستر او عرف و انکر " و در یکی از آثار بامضاء خ ا د م مورخ
سنه ۹۷ خطاب بمیرزا علی محمد بن اصدق است قوله :

" در مکتوب آنجناب ذکر حاجی سبزواری علیه ۶۶۹ بود لوح
امنع اقدس از سما مشیت نازل و بخاتم عزّ مزین و ارسال شده
با و برسانید لتقرّ عینه و یفرح قلبه و ینشرح صدره و یقوم علی

ما ینبغی فی آیام ربّه الظاهر العزیز الکریم "

و حاجی شیخ هادی نجم آبادی در اثری بامضاء خادم خطا
بآقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

" درباره جناب حاجی شیخ هادی علیه ۶۶۹ ذکر فرموده
بودند از قول این فانی تکبیر خد متشان برسانید ینبغی لجنابه
ان یظهر بالاستقامه الکبری علی امر ربّه مالک الوری یسأل
الخدام ربّه ان یؤتیه علی ذلك لیهدی الناس الی سبیل
الرشاد "

و ملا هادی قزوینی از حروف حی که بالاخره از شهدا
وزعمای بابیان ازلی قرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکور
در الواح بسیار از مقام ابهی بلحن شدید ذکر است چنانچه
در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر میباشند و در لوحی خطاب
بملا باقر حرف حی تبریزی برای دعوت او است قوله :

" وان رأیت اسم الهاء زگره بما نزلناه علیک من آیات عزیدیع
دیگر صادر در آیام بقداد قوله :

" هو العزیز الجمیل توحید بدیع مقدّس از تحدید ای
هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی
شده و بعد سؤال از انقطاع شده بود دیگر
سؤال از رجعت شده بود و اما ما سألت من حدیث

المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه واما ما سألت
في ماورد في الحديث بان المؤمن حتى في الدارين " الخ . ودر
لوحی مذکور صادر بعد از اعراض وی قوله :

" ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهواية انت تغرح وينوح
نقطة الا ولي من فعلك يا ايها المشرك المرتاب انا امهلناك
لحكمة من لدنا ان ربك لهو العزيز العلام اتق الله ولا تقل
ما يلعنك الذرات " الخ .

و میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی بابی ازلی مذکور در آثار
مقام بهاء الله و عبد البهاء بکمال شدت . در لوحی است
قوله :

" هو الظاهر الناطق المقدر العليم الحكيم الحمد لله الذي
اظهر بسلطانه ما اراد هادی دولت آبادی رابه
نصایح مشفقانه و مواعظ عکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از
شمال وهم بیمین یقین توجه کند و از موهوم بشر طریقوم اقبال
نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم در صخره
صماء اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابة حزب
شیعه ترتیب داده و لکن بعضی از نفوس مانند هادی
دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را بر اضلال
خلق مصروف داشتند " و قوله :

" امرحق بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم
هادی ناس شده و باعراض کمر بسته " و در لوح به شیخ نجفی
اصفهانى است قوله :

" حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء
تفکر لازم اول بمجرد اینکه شنیده اورا بابی گفته اند اضطراب
اخذش نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء
جست و نطق نمود بکلماتی که سزاوار نبود یا هادی نذر
اخوی رفتی و دیدی حال بساحت مظلوم توجه نما شاید نفعات
وحی و فوحات الهام تو را تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند
حال نفس غافل بحبل روضه خوانی تمسک جسته لعمر الله انه
فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور قائم ائمه
سلام الله علیهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ریب فیہ " الخ
و ذکرى از او در لوحی ضمن نام جمال و شرف و یحیی ثبت است .
و از غرض اعظم عبد البهاء در حق وی میباشد قوله :

" جمیع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئیس آنقوم در حضور
عموم بر فراز منبر بصریح عبارت تبری از حضرت نقطه اولی روحی له
الغداء باقیح عبارات نمود " .

و از مهدی نامان مذکور در آثار :
میرزا مهدی گیلانسی لاهیجانسی در اصفهان اقامت داشته

تحصیل علوم میگرد و معتاد بشرب و غیره بود و با آقا محمدعلی تنباکوفروش معهود معاشرت یافت و در طهران بایستی شد و هنگامی که میرزا اسدالله اصفهانی با حاجی میرزا حیدرعلی عازم ادرنه بودند اونیز عزم کرد و بلباس درویشی درآمد و در اسلامبول حاجی میرزا حسینخان سفیر ایران و ایرانیان از ملاقاتش مسرور شدند و سید محمد اصفهانی بایستی ازلی معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلی نمود و بر آن داشت که نامه ردّ آمیز نسبت بمقام بهاءالله به آقا محمدعلی نامبرده فرستاد و جمال ابهی از قول آقا محمدعلی کتاب بدیع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلقّ مشکلات و اعتراضات ازلیان است غصن اعظم عبدالبهاء پیوسته تأکید داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فؤاد قوله :

" ثمّ اخذنا المهدی " مراد میرزا مهدی مذکور پیشوای شیعیان ساکن اسلامبول میباشد . وقوله :

" فانظر فی الذی افتری علینا قد اخذه الله بقدره وسلطان ثمّ الذی یرى الملق لنفسه قد اخذه بذنبه وجعله عبـرة لا ولی الا بصار " مراد فؤاد پاشانیز هست و ذکر میرزا مهدی ضمن نام بدیع هم ثبت گردید .

دیگر سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی که در دوره مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله :

" ان یامهدی قد حضر بین یدینا کتابک واجبناک بهذا اللوح لتفرح به فؤادک و تكون من المستبشرین وانّی لا شکونّ عنّ الذین یدعون حبّی و یرتکبون ما یحزن به فؤادی و یعلمون ما امرهم به هواهم و یرتکون ما امروا به من لدن علیم حکیم و انک لتعلم بانّ الناس لو یشهدون من الذین یدعون حبّی شیئاً لینسبونّه الی نفسی المظلوم الفرید قل یا قوم لیس البرّ لمن ادعی بل لمن اتقى و اتبع سبیتی الفراء بین الارض و السماء " وقوله :

" قد حضر فی المنظر الا کبر ما ارسل الیک من الشّین والجیم نسأل الله بان یجعلهما من ایادی ذکره بین العالمین و مظاهرا لا ستقامة بین البریة و مطالع البرّ بین الخلق انّه لهوالمقتدر العزیز الحکام و اما ما استفسرناک بالتصریح فی امر جولاً قل انّه رجع فی السّجین و ربّ العالمین و لکنّ الفرق بینهما لیس بهین الا وّل ای جولاً الذی کان من قبل و ضرب به المثل انّه مسکین مسکین والثانی انّه لعین لعین " وقوله :

" ان یا اسمی قد بلغ کتاب الذی ارسل الیک من الذی " وقوله :

" ان یامهدی ان انظر من افق البداء انوار وجه ربک العلیّ

الابهی ثم استمع النداء من هذا القلم الابهی انه لا اله الا انا
المهيمن القيوم ان انزع مما لصي الاخوان مطمئنا بفضل ربك
الرحمن " وقوله :

" ان يامهدى استمع نداء من كان متغمسا في بحر البلاء واذا
تمهله الامواج يرفع رأسه ناظراً الى الشرق ويقول قد اتى
المحبوب ان اقبلوا اليه ثم تأخذه الامواج ويفرقه وانا سكت
يطلع رأسه ناظراً الى الغرب وناطقاً باعلى الصوت هذا محبوب
العالمين قد اتى لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله :

" هو العزيز البديع الواح قدس منير بتو انزال وارسال فرموديم
..... ای مهدی بانفس ثقیل وجسد کسلیل بسما عز قدس
نبیل صعود ممکن نه " وقوله :

" لاسم الله المهدى نازل اياك ان تفعل ماتحزن به قلبی.....
ان اجعل لا تدريك فيما ادري وما لاعرفته فيما اعرف.....
انت منى هل ينبغى الحزن بعد هذه الكلمة " وقوله :

" وهم قاموا علينا بظلم عظیم قد اخذوا اسمی واصفياى بظلم
ناح به سگان الملاء الاعلی " الخ که در قضیه گرفتاری اسم الله
مهدی وجمعی از معارف بهائیان در سجن طهران میباشد .
وقوله :

" الا قدس الاعظم الا منع الاعلی ان یا اسمی ان احمد الله بما

جعلك امطار الفضل لا ذرعه في الاراضى الطيبة المباركة
وجعلناك ربيع العناية لما غرسناه من الاشجار البديعة المنيعة
هذا فضلى لا يعادله ما خلق في الامكان گویند یکی از
ملوك عرب بیکی از ندما گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورد
باشد وشناسد آن ندیم عرض نمود بلسی بسیاری از نفوس
هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی بر
ملك وارد شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این از آن نفوس
باشد که ادراك فالوده ننموده و نمیدانند چیست ملك ذکر نمود
اگر چنین باشد يك بدره زربتوعطا خواهم نمود بعد امر بیسط
طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب
گذاشتند شروع در اكل نمود از طریق خوردن ادراك نمودند
ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن مجید حق جل
وعز نخل ورمان فرمود نخل در بلاد ماهست گمانم اینست که
رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملك باید دو بدره زرعطا کنی
چه که رمان را هم نشناخته " وقوله :

" آنجناب اسم الله را دیده اند انه لعمری جز صلاح وفلاح از
حق جل جلاله نخواسته و در لیالی وایام از برای جمیع امم عالم
نعمت ورحمت و عنایت و شفقت حق جل جلاله را مسألت مینمورد
و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ . و در ضمن نامهای بیست

و حرب نیز زکری است ومع الوصف بعد از مقام ابهی که نیز سنین متعاده بهمان مقام گذراند و بخدمت این امر و تحکیم قضیه عهد و میثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن اعظم عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حق وی امر بطبع و نشر فرمودند قوله :

" یزد جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله ابهی هو الله رب ورجائی ترانی ای یاز روحانی نامه نورانی منظوماً و منشوراً ارسال نموده بودی بنهایت روح و ریحان قرائت گردید همچنین جوابی که برای آن شخص پلید مرقوم نموده بودی سالهای عدیده بگمان خویش منادی میثاق بود تا آنکه تکلیف باردی نمود " الخ و در خطاب و بیانی برای جمعی ذکر سید مهدی دهجی و ذکر دهج بمعنی غبار است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سؤال سید مهدی از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه او برای پسرش سید حسین درباره منور خانم واقع شد و او میگفت سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض میرزا محمد علی سوم نا امیدیش برای ازدواج پسرش .

و از مهدی نامان مشهور مذکور در آثار حاجی سید مهدی شیرازی ساکن رنگون بر ما در لوحی خطاب باواست :

" یامهدی عليك بهائی باید سید مصطفی و آنجناب و سائرین بکمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کلمه بین عباد قیام نمائید " الخ و حاجی سید مهدی افغان یزدی و حاجی میرزا مهدی طبسی برادر حاجی میرزا محمد تقی طبسی و میرزا مهدی رشتی و میرزا مهدی یزدی اخوان الصفا و آقا سید مهدی گلپایگانی ساکن عشق آباد رئیس اخیر محفل روحانی در آنجا و مدیر مجله خورشید خاور مذکورند از آن جمله در خطابی است قوله :

" عشق آباد هو الله رب ورجائی انادیک فی العشی والابکار و بطون اللیالی والاسحار و ادعوك بقلبی و روحی و فؤدی ان تؤید عبدك الصادق المنتسب الی النفس المقدسة عبدك الذی صدع الیک " الخ مراد از نفس مقدسه میرزا ابوالفضل گلپایگانی است که آقا سید مهدی نامبرده پسر خواهر او بود .

و مهدی آباد از توابع یزد که جمعی از بهائیان اقامت داشتند .
 اسم فاعل بمعنی کریم و ترید کننده
 (هاشم)
 بهر مهمانان . و نام اشخاص بسیار و
 مشاهیری مذکور در آثار چنانچه

هاشم جد پیمبر و بنی هاشم خاندان او معروف اند و از مولی الوری عبدالبهاء در خصوص فتنه اصفهان و یزد ۱۳۲۱ هـ ق است :
 " یک نفر از احبای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک

بیرون آورده قطعه قطعه کرده آتش زدند " الخ که مراد استاد هاشم معمار قزوینی میباشد . و در رساله ردیه منسوب به عمه نشر یافته از بابیان ازلی تفصیلی از هاشم کاشی است که از مدعیان بابیه بود ولی توبه و بازگشت نمود .

سرگشته و آشفته شد . از غصن اعظم
(هام - استهام) عبد البها :

" وهام فی بیدا الولا واستهام فی نور

جمالک "

اسم فاعل مؤنث عربی بمعنی جاری و
(هامیه) پراکنده از غصن اعظم عبد البها در

وصف بلیات و شهادت بهائیان
خراسان است قوله : " فالعیون هامیه العبرات "

مستر ژوزف هانری هانن و زوجه اش
(هانن)

Joseph Henry
Hannen

ساکن واشنگتن امریکا در ایام اقامت
میرزا ابوالفضل گلپایگانی بواسطه او
ایمان بهائی یافت و در آثار غصن اعظم عبد البها مذکور
میشود .

فعل امر از وَهَبَ در لوح به نصیر است
(هَب) " هب لی بسطان عنایتک " بمن

بقدرت توجه و کرمت بخشش کن .

هُبُوب مصدر عربی بمعنی وزیدن در
(هُبُوب - هَبُوب) خطاب بهائیان خراسان است :

" ایا نفحات الله هبّی معطرة " هبّی
بضم هاء امر مخاطب از هبوب و معطرة بکسریا فتح طاء اسم
فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات
الهی عطربیزانه بشتاب و بوز . و خطابی دیگر با قاسید احمد
افنان است :

" هبّی الی اشرف الاوطان "

هُبُوب بار وزان . در لوح حکما است :

" کن هبوب الرحمن لا شجارا مکان "
عربی ترک اقامتگاه بجای دیگر و در
(هَجْرَت)

اسرار الآثار العمومیّه تفصیلی است و در
آثار والواح این امر نام هجرت های
متکثره در دوره های گذشته الی الحال در مواضع مختلفه ذکر
یافت و در کتاب ایقان راجع بمهاجرت بکردستان است قوله:
" چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبیل
مهاجرت اختیار نمودم "

وسورة الهجر از آثار صادر در ادرنه قوله :

" هذه سورة الهجر نزلنا بالحق ليظهر بها مظلوميتي بين السموات والارضين " الخ ودر لوحی است قوله :

" هو العزيز لم يزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت اشتها رعلو این امر جمیع امکنه این ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیه بید خود اعداء فرمود من دون اینکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که میگوید : تو گو بر دی اگر جفت و اگر طاق آید " وقوله :

" هو الباقي باسمی فی ملکوت الاعلی سبحان الذی خرق حجابات الممكنات بسلطانه وخلق السموات بامره قل انه یرید ان یرج من بینکم وحده ولم یکن معه احد الا نفسه قل ان کینونة القدیم یرید ان یرج من بین اعدائه واحبائه انت یا حسین استمع نداء سمیع الذی ابتلی فی الارض بما اکتسبت ایدی الظالمین وتعرف قدرا خیک الذی هاجر مع الله العزيز القدیم " الخ ودر لوح رئیس خطاب به ذبیح و هم رهانش قوله :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم وطفتم البلاد حبا لله مولیکم العزيز القدیم " ونیز جمعی از بهائیان باین نام و نشان مهاجر

و مهاجرین مرسوم و مشهور گردیدند .

مصدر عربی بمعنی خواب و آرامش
(هَجُوع) در شب . در لوح طب است :
" لا تأکلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا
بعد الهجوع " و در خطاب معروف به عمه است :

" فاستقضى من الهجوع " .
عربی آواز کبوتر در لوحی است :
(هَدْر - هَدِير) " هَدَرَت الوراق " ودر لوحی دیگر :
" كذلك هَدَر طير البیان علی الاغصان " ودر خطاب معروف به عمه است :

" او يمنعك طنين الذباب عن هدیر الوراق " عربی مرغ شانه سر معروف و در الواح و آثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور بود قوله :

" اینکه در باره امة الله هد هد علیها بهاء الله مرقوم داشتید لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله یا ایها الناظر الی وجهی والقائم علی خدمة امری بشرها من قبلی و کبر علیها امرأ من لدن ربک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الا صدق الخ دختر اسم الله الا صدق زوجه آقا محمد کریم عطار

و نیز هدهد نام اصلی زنی طیبسی بنت ملا عبد العظیم که ایمانشان باین امر بدین طریق شد که دو نفر بهائی را در سفر نزد زده کتابی در اشیاءشان دیدند و صبح هر دو را با کتاب نزد آخوند ملا عبد العظیم بردند که اینها باینند و حکم قتل دهید و او گفت هر دو را بمن دهید تا بدست خود چوبکاری کنم و در شب کتاب را مطالعه کرده مؤمن گردید و صبح هر دو را مصارف داده روانه نمود و کتاب را نگهداشت و روزی پسر بزرگش شیخ محمد رضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد و روزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد و از حال یکدیگر بیخبر بودند و روزی محمد رضا بخانه رسیده خواهر را بحال مطالعه کتاب دید بتغییر اظهار کرد که این چیست میخوانی و او تعریف و توصیف از کتاب نمود و هر دو ایمان خود را آشکار نمودند و پدر هم از حال آنها و سرورگشت و هدهد زوجه آقا محمد جعفر شده به از غندرفت و بعد به تربت قرار گرفت و بالاخره در مشهد بود و هنگامی که فروغی و حاجی محمد ترک و سه نفر دیگر را حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن در پیرامون آنها نداشت هدهد بدرب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانیان از بزرگتر خود اجازه گرفت و مدت زمانیکه محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد

و نزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که بحضور شاه تلگراف کند و دو ماه گذشت و خبری نشد و او تلگرافخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی و او گفت تغیر نکنید همین حال گفتگوی از شما بعین بود باز تلگراف زدیم و جواب میآید و پس از سه روز جواب رسید که محبوسین را باین زن شجاع بخشیدیم و ایشان بمحضرمولای خود عرض کردند و نام هدهد را در حق او ثابت کردند قوله :

" بواسطه جناب امین امة الله هدهد والده بدیع الخ
 (هَدِيَّة)
 عربی ارمغان و پیشکش در لوح به نصیر
 قوله :

" ذکر شده بود که همیشه مع مراسله
 هدیه ای بساحت عزّ رسول میداشتی " و در خطابی است :
 " در ملکوت ابهی هدیه ای خوشتر از این نه و در ملاء اعلام ارمغان
 دلکستر از این نیست "

مصدر عربی رسیدن بنهایت پیروی
 (هَوَم)
 وضعف پیروی در کتاب اقدس است :
 " من كان في نفسه ضعف من المرض او
 الهرم "

حکیم مشهور مصری در اسرار الآثار
العمومیة تفصیلی است و در لوح حکمت
نام الواح هرمنیه ذکر است .

هرمس
Hermes

مستر هوپر هریس از بهائیان اهل
نیویورک امریکا در اوائل نشر این امر
در آن مملکت بهائی شد و سفر و تبلیغ

هریس
Hooper Harris

و نطق کرد و در سفرنامه امریکا مذکور است مستر هریس منظور
نظر عنایت گردیده و در محافل عمومی مأمور بنطق قبل از خطابه
مرکز عهد ابهی عبدالبهاء شد و او در سال ۱۹۰۶ بامستتر
ماریون اوپر بزیارت بعکاء رفته بود و بعد از ایامی باتفاق
عده ای از بهائیان ایرانی به بندر رفته شهری در آن مملکت
نطق و تبلیغ کرد و مراجعت بامریکانمود و بانواع خدمات امر
بهائی باکمال تجربه و دانائی و منطق کوشید تا از این عالم
درگذشت .

هزیز عربی لرزش و جنبش در لوح
صورت زیارت سید الشهداء است :
" بمصیبتك منع القلم الاعلی عن صریر
و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها "

هزیزو - هزیزو -
هزیر

مہتر اسم فاعل لرزان از فرج و انبساط . در صورت صلوة یومیہ

است :

" ایرب تری روحی مہترآ فی جوارحی وارکانی " هزّ فعل
ماضی لرزاند و جنباند . در لوحی اسببت :
" تالله کنت راقداً هزّتی نفحات الوحی و کنت صامتاً انطقنی
ربک المقدر القدير "

مصدر فارسی بمعنی وا گذاشتن و رها
کردن . در لوح پارسی است :

(هشتن)

" پرسش ششم پس از هشتن تن که روان

از تن جدا شده بآن سر اشتابد " الخ

عربی گیاه خشکیده پاشیده و گاه . در
قرآن است :

(هشیم)

" انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا

کہشیم المحتظر " و قوله :

" فاصبح هشیماً تذروه الریاح " و در خطاب معروف به عمه

است :

" اویحیمک محتظر الہشیم " .

عربی جمع هضبة تپه و کوه . در لوح
برئیس است :

(هضاب)

" بحیث ینوح الکثیر فی الہضاب "

(هَضْم)

مصدر عربی تبدیل شدن غذا بحالت مستعد و صالح طبیعی جزو بدن . در لوح طَب است :

" لا تباشر الغذاء الا بعد الهضم "

(هَطَل - هَاطِل - هَطَل) باران دانه درشت پیوسته بارید در کتاب اقدس است :

(هَطَال) " كذلك هَطَل من سماء عنایتی امطاً مکرمتی " هَاطِل - هَطَال اسم فاعل و مبالغه از آن بمعنی جاری و ریزان چون سیل . در لوح به نصیر است :

" ویشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هَاطِل " و در خطاب معروف به عمه :

" ثم البلد الطیب اخرج نباته باذن ربّه من ذلك الفیض العذراً و الفیض الهَطَال " .

هفت وازی هفت در ذیل سبع درج است .
(منزل)

بفارسی زهری مهلك . در لوحی است :
" سلاسل در سبیلش سلسبیل و هلاهل در حبشش شهد بیعدیل "

(هَلَاهِل)

(هَمّ)

عربی حزن و بیتابی . در لوح طب است :
" ان اجتنب الهَمّ و الغم " و قوله :
" لتعلم بانّ الهَمّ ما اخذ جمنا القدم " قریه ای از توابع آباده مذکور در آثار .

(هَمّت آباد)

هَمَج عربی پشه کوره و مگس هائست که بر حیوانات مینشینند و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرد و

(هَمَج رَعاع)

با اتباع همج برعاع که بمعنی عوام و مردم پست میباشد تبیین و تأکید برادر کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج رَعاع در آثار مرویه از نبی و علی و دیگر ائمه باین معنی متداول گردید و از اینجا اصطلاح ادبی همج رَعاع باقی ماند که در آثار بدیعه بکثرت استعمال شد چنانچه در کتاب اقدس است :

" و الذی غفل انه من همج رَعاع " و خطاب :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا مارقم من القلم الاعلی " متوجه باهل بیان است و تعریض بکسر حدود معروف فیما بینشان را در بردارده که مراد رانفهمیدند و عمل بمانزل من قلم نقطه البیان را در هم شکستند و حال آنکه منظور کسر حدود اوهام و خرافات و تمایلات نفس و هوی بود و تمام آیات

وتأکیدات متوالیه در اوایل کتاب و بعدها برای جلب و جذبش
بدین و شریعت میباشد . و در لوحی در حق اهل بیان چنین
مرقوم است :

" انهم اجمع من همج رعا و اغفل من کلّ غافل و ابعد من کلّ
بعید و اجهل من کلّ جاهل و زوهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا
فی هواهم ویلعبوا بما عندهم " و در لوح به شیخ محمد باقر
مجتهد اصفهانی است :

" اتفرح بما تری همج الارض و راءك " و در لوح به حاج محمد
کریمخان :

" والذی اعترض الیوم انه من همج رعا " و در ایقان است :
" باری هزار و دو بیست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت
و جمیع این همج رعا در هر صباح تلاوت فرقان نمودند الخ
که مراد از همج رعا جهلاء معروف بعلم و مراد از دو بیست و
هشتاد سنه تقریبی و بنوع مبالغه است و گرنه سال صد و رایقان
تقریباً هزار و دو بیست و هفتاد و نه بود . و نیز قوله :

" و این همج رعا چون معنی قیامت و لقاء الهی را ادراک نمودند
وقوله :

" که در نزد این همج رعا معتبر است در آنساحت مذکور
نیست "

(همدان)

شهر معروف ایران که در اسرار الآثار
العمومیّه تفصیلی میباشد و در السواح
غالباً بارمز " هم " مذکور است قوله :

" هو السّامع المجیب یا احبائی فی الهاء و المیم ان استمعوا
ندا ربکم الرحمن الرحیم انه ما غفل عنکم قد ذکرکم فی اللّیالی و
الاّیام و فی الاصل و الاسحار یشهد بذلك کلّ الاشیاء " وقوله :
" حضرت سلطان ناصرالدین شاه آید الله راتائید نماید و
توفیق بخشد مع جسارت بعضی در اوّل ایام (واقعه هدف
کردن بابیان شاه را در سال ۱۲۶۸) مکرراً در این سنین اخیر
مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرّه فی الهاء و المیم
و اخری فی القاف و المیم چنانچه محبوسین ارض طاب بصرافت
طبع مرخص فرمودند " الخ و شرح اوضاع و احوال بهائیان
آنجا در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش :
امزاجرد - حسین آباد - بهار - ساری قمیش - افجلو -
چپوقلو - لاله جین - میرزا حصار - میرزا کندی و قروه است
که هر کدام دارای تعدادی بهائی است .

(همزات الشیاطین) و سوسه های شیطانی در قلب . در قرآن
است :

" قل اعوذ بک من همزات الشیاطین "

در لوح به عبد الوهاب است :

" نَبذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَائِهِمْ مَتَسَكِينٍ بِمَا عُنِدَهُمْ مِنْ هِمَمَاتِ
الْمُتَوَهِّمِينَ " .

(هَمَكِنَان)

فارسی بمعنی همکاران و هم‌رتبگان و
همسالان . در کلمات مکنونه است :
" ای همگان ابواب لا مکان بازگشته "

(هُنَاكَ)

عربی آنجا . در لوح به نصیر است :
" بَلِّغْ هُنَاكَ أَمْرَ مُوَلَّاكَ "

(هِند)

اوضاع و احوال مربوط باین امر در آن کشور
در بخشهای ظهور الحق مسطور است
و از مقام نقطه در جواب نواب هندی

است : " يَا أَيُّهَا الصَّاعِدُ إِلَى حَرَمِ الْقُدْسِ فِي طَوَى الْجَلَالِ لَا
تَحْرِمَ نَصِيْبَكَ عَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ لِأَهْلِ الْفَضْلِ وَالْكَمَالِ وَقِرْءْ تِلْكَ آيَةَ
مِنَ الْقُرْآنِ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْ
نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَأَنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ
الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُو عَلَيْهِمَا الْبَابَ فَآذَا
دَخَلْتُمُوهُم فَاتَّكُمُ الْخَالِدُونَ " الخ والواح و آثار بسیار مرتبط بآن
مملکت میباشد و بحروف مقطعه ه ن د ذکر شد و اول کانونشن

بهائیان هندوبرما در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ در بمبئی در تالار
بهائی انعقاد یافت و محفل ملی برای دو مملکت تأسیس گردید
و از جرائد بهائی بلغات اردو و فارسی و انگلیسی در آن کشور
البشارة در بمبئی و الکوکب در دهلی بود .

معموره هائی عرب نشین در جنوب

(هِندیجان)

ایران از مراکز پر جمعیت مشهور بهائی

محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است

و در آثار بنام هندیان نام برده گشت . از اهواز تا خلف آباد

۱۶ فرسخ و از آنجا تا هندیجان نیز ۱۶ فرسخ و در خلفه هم

مهاجرتی هست و در هندیجان چند قریه و دهکده آبادی

است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه بنام هندیجان

که در آنجا دو خانوار بهائی هستند و چند قریه از قبیل صفائیه

فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل و در

حدود دو بیست و پنجاه نفر دارد و لغتشان لری مانند و عرب

شده میباشد و قریه ها بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند

و بنوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر

چم تنگ دیگر جبر آباد مسقط الرأس شیخ سلمان در سهک

(هُنُولُولُو)

جزیره معروف در اقیانوس محیط در دوره

مرکز میثاق مورد صد و در خطاب و موطن

Honolulu

بهائی گردید و در آثار مذکور آمد .

(هُو)

عربی ضمیر منفصل غائب مفرد مذکر مرفوع بجای او در فارسی و با اصطلاح عرفانی نام غیب الهی چنانکه هُو هُو غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هُویة بنسبت گفتند . و در ضمن کلمات مکنونه خطاب یا ابناء الهیة است و در ضمن نام نکس و اسم شمعای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

" ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشاهد ذكرا لله الاعظم مستویاً على عرش الظهور كاستواء السماء على الواو " و نیز هُو هُو بمعنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیا گفته میشود .

(هُودَج)

عربی کجاوه و لوح معروف هودج لوحی است که جمال ابهی در وصول به سامسون همانطور که سوار هودج بودند

فرمودند .

(هُور)

William Hoar

مسترویل پیام هور امریکائی بسال ۱۳۱۰ هـ ق بهائی شد و بسال ۱۳۱۹ هـ زیارت عکارت و در فتنه ها برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و عریضه ها بمظفرالدین شاه فرستاده

اقتضای داد گستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود . او و مسس هور باین امر خدمت و نصرت میکردند تا در گذشتند .

(هُوی)

عربی میل و خواهش نفسانی . در لوح به نصیر است :

" اتظنون فی انفسکم بان هذا الفتی

ینطق عن الهوی " و در لوح برئیس :

" بما اتبعت هواك و كنت من الغافلین " و در لوح به ناصرالدین شاه است : " ان الذین اتبعوا الهوی " و در کلمات مکنونه است :

" ای پسر هوی تاکی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی "

(هَيْكَل)

عربی که جسد انسانی و صورت آدمی را هم گویند . در کتاب اقدس است :

" ماء یحیط هیالکم فی کل اسبوع " و در

وصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است :

" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " که برسبیل تشبیه

باند ام انسانی اطلاق گردید . و در لوح به نصیر است :

" ویأتیکم هیکل النار بکتاب فیه رد " الخ که اشاره بمیرزایحیی

ازل میباشد و صور حرزیه معروفه از باب اعظم پز شده از اسماء الله

وآیات و اعداد و رموز که مانند هیکل انسانی و مخمس بود بنام
 هیاکل خوانده میشد که ضمن نامهای سبع و جنة الاسماء
 مذکور میباشد و باین مناسبت کتاب هیاکل آنحضرت که
 کتابی شامل و حاوی شرح و تفصیل در علم الحروف است مسمی
 گردید و در ایام ابهی نیز حرزی برای مردان و زنان مرقوم
 بود که به هیکل میخواندند چنانکه در لوحی است :

" اینکه ذکر مناجات و هیکل نموده اند ایشان انشاء الله بآن فائز
 شوند " و نیز در لوحی است قوله :

" قد نزل فی جواب من سأل عما ذکر فی الدلائل السبعة
 قوله جلّ و عزّ از جمله ادلاء متقنه علم گلشنی است در نفس
 واحد که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده
 واحدی قبل از این مطلع نشده ای خلیل بلسان
 پارسی ذکر میشود تا گل بریه از نغفات بیانات الهیه نصیب و
 قسمت برند " الخ و قوله :

" یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذی انزلہ الرحمن
 لاسمه الدیان " الخ و از این رو اولی الهیاکل در اصطلاح دوره
 بیان اطلاق بر مردان میشد و زنان را که خود بر شکل دائره
 مرقوم میفرمودند ذوات الدوائر میگفتند .

و سورة الهیکل از مقام ابهی قوله :

" هذه سورة الهیکل قد جعلها مرات اسماءه بین السموات
 والارض و جعلها الله آية ذکره بین العالمین هو الا بسدع
 الابهی سبحان الذی نزل الآيات لقوم یفقهون " الخ در سجن
 اعظم عکاسال ۱۸۶۹ م صدور یافت و شخصی از سورة هیکل
 سؤال نمود که مخاطب کیست و همچنین در سور منزله اخری
 که بعضی خطابات شده فرمودند :

" المخاطب والمخاطب هو نفسی المهيمنة علی العالمین " و از
 شعب خطابات آن سورة که باعضاء هیکل میباشد توجه خطاب
 به هیکل خودشان واضح میگردد . و در اثری از خ ا د م ۶۶
 مورخ سنه ۱۲۹۴ چنین مسطور است قوله :

" از جمله در سورة مبارکه هیکل که بعضی آن از ارض سر بعراق
 رفته و بعضی اجزاء بعد از ورود سجن اعظم ارسال شده ملاحظه
 فرمایند " الخ و همچنین است آیه ای از کتاب اقدس قوله :
 " قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهیکل المبین " و
 در کلمات مکتونه است قوله :

" هیکل الوجود عرشی " و در ضمن نامهای تسع و جابر صا ذکر
 اصحاب هیاکل و هیاکل النور و شرح هیاکل التورست و نیز
 در کتاب اقدس :

" ان تقعدوا علی هیکل التوحید " که در ضمن نام وحدت ثبت

ودر آثار و توقیعات نقطه البیان ضمن لغت سلوک ذکر میباشد
و قعود به هیكل توحید و خلق انسان بصورت کلمه توحید نزد
عرفاء مشهور است و در اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان
مرکز امر راهیکل مبارک یاد میکردند که ضمن بیان نام آقا
ذکری است و در اصطلاح مسیحیان عید دخول هیكل بیادگار
دخول سمعان کاهن بر عیسی که بر او برکت کرد برقرار ماند .

(هیماء) عربی بیابان بی آب و در کتاب اقدس

است :

" ولا تكونوا فی هیماء الشهوات

من الهائمین "

کلمه یونانی بمعنی اصل و ماده الهواد

(هیولی)

جوهری که متداول و شهرت استعمال

در عربی و فارسی علمی گردید و عقل

هیولانی در فلسفه در حقیقت اصل عقل و استعداد آن میباش

در رساله مدنیّه است :

" شعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه فطرتشان مخمور است "

حرف (و)

(وادی لنبیل) در سورة الوداد از الواح ادرنه است

قوله :

" ان یا علی فاشهد بانّی ظهور الله

فی جبروت البقاء الی ان وردنا وادی النّبیل " الخ و در

کتاب بدیع است قوله :

" و دیگر معلوم بوده که مقصود از وادی نبیل که در الواح ذکر

شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادی آن ارض

اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده و لا یقدران یرد

علیها الا اهل البهاء تالله انهم وادی النّبیل و وادی العظمة

و وادی الاستقلال و وادی الجلال و وادی الاقتدار و وادی

العزة و وادی التقدیس و وادی التنزیه و وادی الکبریاء

و غیر این نفوس از وادی نبیل خارج و در تیه بغض و هوی مستمر

و مبتلی و کینونه النّبیل حینئذ یتبرّ منهم و من اعمالهم و ما

یظهر منهم و بذلک یشهد کلتشئ ان انتم تعلمون " و ملا محمد

نبیل زرنندی مذکور تحت نام نبیل چنین تطبیق کرد که عدد

ابجدی نبیل با عکاء بعد همزه یکی است .

در قرآن است :

(واصب) "لهم عذاب واصب" بمعنی دائمی
دارای دردهای بسیار و در لوحی است
"وما" واصب " مراد آب را که موجب بیماری است و ممکن است
واصب بمعنی موصوب یعنی بیمارکننده باشد .

صفت عربی و اُزُن و اعیه گوش نیوشا و در
خود جای دهنده . در لوح به شیخ
(واعیه) نجفی اصفهانی است :

" صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره صدق راز
کذب بشناسند "

مسیس ماری واتسن ساکن واشنگتن از
بہائیات مبلغات امریکا در کبر سن
Mary Watson و نحول همی نطق و تبلیغ این امر کرد و در
همان احوال بحیفا رفته بزیارت رسید و شرح سفر نوشت .

عربی مطلق بیماری ساری و عام و در عرف
عربی و فارسی همان کلرا Cholera به
لغت اروپائی را گویند در لوح خطاب

بصدر دولت عثمانی :

" همچنین ویا مسلط شد و متنبه نشدند . "

در سورة الذبح است :

(وَبِخ) " ان یاز بیح قد وُوبِحَتْ فی کلّ حین فی
عشرین من السنین لا یعلم ذلک الا ربّک
العزیز المحبوب " وُوبِحَتْ بمعنی سرزنش کرده و بیم داده شد .
عربی ترسان در مناجاتی در خطابی
است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً
وَجِلّاً من قهرک .

وجه عربی روی . وجوه جمع . در توفیقی
(وَجْه - تَوَجَّه) خطاب به محمد شاه است :

" اننی انا وجه الله الذی لا یموت "
وقوله : " تصلّی علیه و مظاهر نفسه عدد حروف الوجّه "
و در توفیقی تفسیری بر کلام علی امیر المؤمنین " نحن وجه الله "
است و در لوحی و مناجاتی قوله :

" ربّ انا الذی و جّهت وجهی للذی هو محبوب اهل العرش
والثری لك الحمد یا الهی و ربی و سیدی و محبوبی بما عرفتنی
مظهر نفسك العلیّ الاعلیّ فی هذه الكرة الاخری و انطقننی
بشانه بین الارض و السماء اذاً اسألك بجمالک الذی منه
قرت عیون اهل ملاّ الاعلی بان لا تحرمنی عما عندک من

مواهبك الكبرى و الطافك العظمى و انتك انت العليم الحكيم " ودر لوحی است :

" هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كل شئ هالك الا وجهی هر نفسی اليوم از حق منیع اعراض نمود او در ظلّ نفی هالك وفانی و هر که باقبال فائز شد در ظلّ وجه ثابت و باقی و وجه محدود بحد و عددیّه نبوده و نیست و اینکه بقصبات اربعه عشر ذکر شده هذا الهندسة العباد مثلاً اگر کلّ من علی الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند کلّ در وجه مذکور و در ظلّ وجه محشور و از وجه محسوب " الخ و در کتاب اقدس است :

" كلّ من علیها فان وهذا وجه ربکم العزیز المحبوب " ودر لوحی است :

" وَتَوَجَّهَ وَجْهَ الْمَظْلُومِ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ الْاَعْظَمِ الْيَك " ودر لوحی دیگر :

" طوبی لك بما اقبلت الی الوجه " ودر لوحی دیگر :

" کتابت لدی الوجه حاضر " و نیز در کتاب اقدس است :

" اذا اردتم الصلوة و لتوا و جوهکم شطری الا قدس و نیز نظیر این عبارت در آثار بسیار است قوله :

" و نکبر من هذا المقام علی وجهک و جوه الذین تمسکوا بحبل الله المتین "

وحدت مصدر عربی معروف و نام وحدت (وحدت - وحدت) بشری برای مدرسه بهائیان کاشان بود

وحدت - اتحاد - که در سال ۱۳۲۷ هـ ق تأسیس شد (توحید) و به همین نام در آثار غصن اعظم

عبدالبهاء مذکور است قوله :

" ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ کاشان حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی هو الله ای بنده جمال ابهی وجد و سرور نما که الحمد لله مظهر الطاف حضرت بدیع الاوصاف و مورد عنایت ربّ احدیت... و دلیل آن موفقیت بر خدمت و عبودیت آستان مقدس، نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهادیم تا جمیع طوائف و فرق تلامذه بآن مدرسه بفرستند و یقین بدانند که سبب نجاح و فلاح کلی است مرقوم نموده بودید که جناب آقا حسین پهلوان و جناب آقا میرزا روح الله معلم مدرسه باتفاق شما توجه بارض مقصود نمایند چون شما عازمید ایشان باید در کاشان باشند تا بخدمت پردازند و از هر جهت محافظه نمایند و علیک البهاء الابهی ع ع " و قوله :

" مدرسه وحدت بشر مظهر جلیل اکبر است " الخ و این مدرسه شش کلاس ابتدائی بود لکن در سال ۱۳۳۲ تأسیس کلاس هفت گردید .

وحدانیت و وحدانیت الله بمعنی یگانگی و یکتائی و تنهائی
 معروف میباشد. در کتاب اقدس راست :
 " و یعترف بوحدانیت الله " و در رساله مدنیّه است :
 " مقرّ وحدانیت والوہیت جز ملت موسویہ نبود " .
 و حید بمعنی تنها و یگانه و بینظیر. در آثار مقام نقطه
 و دوره بیان نام یحیی نامان بتطبیق عدد ابجدی حروف بود
 چنانکه آفاسید یحیی دارای وحید اکبر معروف گردید .
 اتحاد بمعنی یکی شدن که در لوح به رئیس است :
 " قل قد جاء الغلام لیحیی العالم ویتحمد من علی الارض کلّہا "
 و ذکر اتحاد در الواح بسیار است از آن جمله در لوحی راجع
 بواقعات مکدره بین اصحاب در اوائل عکا قوله :
 " لیلہ مبارکہ را لیلۃ الاتحادیہ قرار دهید کہ اختلاف و کدورت
 مرتفع شدہ باہم باتحاد سلوک نمایند " و قوله :
 " بسم الذی بذکرہ یحیی قلوب اهل الملأ الاعلی سبحانک
 اللہم یا الہی تشهد و تری کیف ابتلیت بین عبادک بعد الذی
 ما اردت الا الخضوع لدی باب رحمتک فوعزتک یا
 محبوبی لو تمعدّ بنی فی کلّ حین ببلاء جدید لا حبّ عندی بان
 یحدث بین احبابک ما یکدر بہ قلوبہم و یتفرّق بہ اجتماعہم
 انک ما بعثنی الا لاتحادہم علی امرک ایدہم یا الہی

علی توحید الذی انت اردتہ و ہوان لا ینظر احدٌ احدًا الا وقد
 ینظر فیہ تجلی الذی تجلیت لہ بہ بہذا الظہور الذی اخذت
 عہدہ فی ذالبيان عن فی الاکوان و من کان ناظرًا الی ہذا
 المقام الاعز الاعلی و ہذا الشان الاکبر الا سنی لن یستکبر
 علی احد طویب للذینہم فازوا بہذا المقام اید و ستان
 من مقصود از حمل این رزایای متواترہ " الخ دیگر قوله :
 " ہوالا بہی قد حضر لدی المظلوم کتاب احد من السادات
 اینکہ درباره اتحاد " الخ و در کتاب اقدس راجع بلفت عمومیہ
 است :
 " ہذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون " .
 توحید یکی کردن و گفتن و بیگانگی ستودن و اعتقاد و
 پرستش بوحدانیت الله است و در خصوص توحید بیانی از آثار
 نقطۃ البیان ضمن نام علم ثبت میباشد و در کتاب بیان است
 قوله :
 " کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شد کہ اگر کسی
 نظر کند از مبدا تا منتهای آن ما توحید را در کلّ بیک نہج
 جاری میبیند " و در لوحی است :
 " اصل معنی توحید اینست کہ حق وحدہ را مہیمن بر کلّ
 و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمایند و جوہر توحید ^{آنکہ}

مطلع ظهور حق را باغیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که
افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از اودانی من غیر فصل و وصل
و ذکر و اشاره " الخ و لوح مدینه التّوحید به شیخ سلمان
در آورده صادر شد قوله :

" هذه مدينة التّوحید فادخلوا فیها یاملاء الموحّـدین
لتکونوا ببشارات الرّوح لمن المستبشرین هو العزیز الوحید
العالی العلیّ الفرید تلك آیات الكتاب فصلت آیاته بدعیاً
غیر ذی عوج علی آیات الله وهدی و نوراً و ذکر لمن فی السموات
والارضین و فیہ ما یقرب النّاس الی ساحة قدس مبین وانک
انت یا سلمان فاشهد فی نفسك وروحک یا اهل الجّـة
الاحدیة فانقطعوا عن کلّ ما وحدثم به بارتکم و وحدوا الله فی
هذه الايام بما فصل لکم بالحق ولا تكوننّ من الغافلین
واما ما سألت فی آية التّوحید وکلمة التّجرید فاعلم ثمّ
اعرف بانّ للتّوحید مراتب و عوالم و مقامات شتی " الخ .

ولو حی دیگر قوله :

" هو البهیّ الباهی الابهی حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه
از ادراک مدرکات " و در کتاب اقدس است قوله :
" ان تفعدوا علی هیکل التّوحید " که در ضمن نام سلوک ذکر است .
و فیما بین متصوّفه و اهل سلوک و ریاضت رسم مراقبه چنین بود که

بر البتین نشسته زانوهارا بر افراشته بهم چسبانده دو بازو را
چنبر کنند و سر مابین دو زانو برند و فکر و مراقبه روند و از این صورت
شکل الله تصوّر نمایند . و در مجمع البحرین است :

" فی الحدیث نهی عن الحیوة فی المساجد هی بسالکسر
و الفضم الاسم من الاحتباء الذی هو ضمّ الساقین الی البطن
بالثوب او الیدین " و شاید پس از انتشار رسوم عرفاء و متصوّفه
از احادیثی است که بر ردّ آنها وارد گردید .

و در خطاب وصایای عهد است :

" مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود الخ
غصن اکبر جعل چنین توحید کرد که همه باید فقط متوجّه
به جمال ابهی باشند و توجّه به مولی الوری موجب شرک میگرد
و اینرا بهانه کرد که بهائیان را از توجّه و اطاعت مرکز منصوص
منحرف گرداند .

در مناجاتی در خطابی است :

(وَدَع) " الهی الهی تری المخلصین

من الاحبّاء و المقرّبین من الاتقیاء
کیف ودعوا الدنیا و ودعوا کلّ راحة و رخاء " اول بتخفیف
دال یعنی دنیا را وا گذاشتند و دوم بتشدید یعنی هر
آسایش و گشایشی را بدرود گفتند . در لوح حکماء :

" انا اردنا ان نذكر لك ما يتذكر به الناس ليدعنا ما عندهم
 (تا واگذارند آنچه را که نزدشان است) ویتوجهن الى الله
 مولى المخلصين " در سورة الذبح است :
 " اذاً دع المشركين (مشرکین را واگذار) " وهم جنين
 در لوح طب است :
 " دع الدواء عند السلامة " و نیز :
 " ودعه عند استقامة المزاج " و در لوح به نصير :
 " دع ذكرهم و ما يجرى من قلمهم " و قوله :
 " ولا تدعنى بنفسى اقل من حين " مرا کمتر از يك دم بخود هوا
 نگذار . و در لوح به اشرف است :
 " و اودع (امانت گذاشت) فى كل نفس ما يعرف به آثار الله
 و من ذلك لن يتم حجه على عباده " و در لوح به رئيس :
 " و اودع تحت كل شجر و حجر و ديرة سوف يخرجها الله بالحق
 عربى برگ . اوراق و رقات جمع .
 (و رَق - و رَقَة) در كتاب اقدس است :
 " قد فصلنا الصلوة فى ورقة اخرى "
 و آن ورقه که صورت صلوة را در آن مشروح داشتند باهل بها
 ندادند و ورقه ديگر را که حاوی دستور سه نوع صلوة است
 فرستادند و در اصطلاح اين امر نشريات ازليين و ناقضين در

مخالفت و معارضة امر بهي و ميثاق اعظم بنام اوراق شبهات
 يا اوراق ناربه شهرت داشت .
 و رَقَه در اصطلاح اين امر بر مؤمنان که بمنزله و رقات شجرة
 امرند اطلاق گرديد و متضمن تلويح بجمال و بهجت و حسن
 هيئت ميباشد چنانچه در لوح به رئيس خطاب به انيس است
 قوله :
 " و يكثر عليك آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة
 و يذكرك بذكر يدع " و در لوحى باهل سنگسراست قوله :
 " من ان يا ورقة هذه ورقة ارسلناها اليك لتجدى منها رائحة
 الله " و در لوحى ديگر :
 " ورقة جناب زبيح بنام دوست يكتا يا ورقتى و يا امسى "
 و در لوحى ديگر :
 " يا ايها الورقة قد ظهر ما اخبرناك به من قبل " و در لوحى ديگر :
 " ان يا ورقتى اذ اهب عليك ارياح فضلى " و نیز :
 " يا ورقتى عليك بهائى و عنايتى " .
 و ورقه عليها بمعنى برگ برين بما در غصن اعظم عبد البها
 مذکور در نام آسيه اصطلاح بود که پس از وفاتش اين لقب
 بدختر و الا گهر يعنى خواهر عزيز مولى الورى رسيد که در آيام
 برادر باعلى مقام احترام روحانى فيما بين زنان بهائى بودند

ونسخ نامه هایش بامضاه " بهائیه " نزد بهائیان بسیار
 است و از ابیات مدحیه بهائیان در حقیقت ؛
 ای که تو گلبرگ بوستان جمالی
 باغ بها را تو بیهمال نهالی
 سدره توحید را مقدس برگی
 بلبل تجرید را همایون بالی
 مرکز میثاق را کنیز عزیز
 نیر آفاق را نخستین آلی
 ورقه علیات خوانده طلعت ابهی
 زانکه تو خود در علو فضل و کمالی
 گرچه نشاید همال حق بتو گفتن
 لیک تو در خلق بی قرین و همالی
 کی تو گزینی قرین ز خیل خلائق
 چونکه ترانیت کفو و شبه و مثالی
 نیست سزاوار همسری تو کم زانک
 دخت بها و خدا ایرا تو عیالی
 و شرح وفات آن معظمه در شماره ۷۰ سال ۲۹ جریده التّغییر
 است :

" تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روز شنبه ۱۶ تموز ۱۹۳۲

یکی از ایام مهمه بود که بندرت شهر حیفاً قبل از آن نظیرش را
 بخود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه
 خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزکار بهائیه خانم
 که در ۱۵ تموز یکساعت از نصف شب گذشته برحمت ایزدی
 پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهارونیم از ظهر شنبه نگذشته
 بود که صحن دار الضیافه بیت بها ملو از جمعیت تشییع
 کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر
 حیفاً و سایر بلاد فلسطین و رجال حکومت و هیئت تفتیشیه الخ
 و نیز لقب ورقه الفردوس برخوردار بزرگتر ملاً حسین بشرویه
 مقرر گشت . در لوحی است :
 " ب ش ورقه الفردوس هو المبین العلیم الحکیم ان یسا
 ورقه الفردوس ان استمعی نداء مالک البریة الخ که در نام
 زیارت و سورة الزیارة ثبت است .
 و ورقه الرضوان نام خواهر دیگر ملاً حسین بشرویه خدیجه
 نام بود که قبل از خواهر مهتر شوهر گرفت و دارای دو پسر و یک
 دختر شد پسر بزرگ ابوالحسن و پسر کوچک محمد حسین ضریح
 نام و شهرت داشت . و نیز بانو شاهزاده شمس جهان متخلص
 به فتنه که ضمن آن نام مذکور است در آثار بنام ورقه الرضوان
 نامبرده میباشد .

وورقة الحمراء لقب مريم شهيرة حرم حاجي ميرز رضا قلی
 برادر ابي جمال ابهي که هم خواهر حرم دوم آنحضرت بود .
 ونيز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطور است :
 " هو العلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسك بانه
 لا اله الا هو وان علیاً قبل محمد جماله و سره و امره و فضله
 و رحمته و ذکره و ظهوره و بطونه علی من فی السموات و الارضین
 جميعاً فاشکری الله بما استوی علیک الرحمن علی هیکل
 اسم علیاً اذ انک کنت عرش الرحمن من دون ان یطلع بذلك
 احد من کل مؤمن فريداً و انک عاشرت مع الله ربک و دخلت فی
 بحر الوصال فی زمن قديما و کنت ممسوحاً بربک فی کل
 بکور و عشياً فهنيئاً لك یا ورقة البقاء ثم یا ارض الوفاء یا
 مدينة الاعلی فی رفرف قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع
 و انت خير نساء العالمین ان کنت علی الحب مستقيماً"
 الخ ودر لوح ناصرالدین شاه :
 " هذه ورقة حركتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد " مراد
 برسبیل تشبیه خود آنحضرت میباشد و در نام احمد جمله
 هذه ورقة الفردوس " مذکور در لوح به احمد یزدی شرح
 داده شد .

(ورقاء)

عربی مؤنث اُورق بمعنی خاکستری رنگ
 ونيز کبوتر و تشبیه بر نفس ناطقه و
 روح قدسی اطلاق گردید . در لوح

حروفات مقطعات که ضمن نام مناجات ثبت است قوله :
 " قل ان فی تغنی الورقاء علی الافنان و اطوار و رقات الفردوس
 الخ و قوله :
 " قد غنت الورقاء " مذکور ضمن نام آل و در کتاب ایقان است :
 " تأویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکل ازلیه ادراک ننماید
 و نغمات ورقاء معنوی را جز سامعاً اهل بقانشنود " و در لوحی
 است :
 " ان استمع لما یوحی الیک من شهر الهویة ان استمعی
 قول ربک و تفکری فی الذی به توقفت فی امر لولاه مانزل البیان
 و ما غردت الورقاء علی الافنان " و در لوح به رئیس است :
 " یا ایتها الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه اللیلة التي
 فیها اجتمع علينا ضباط العسكرية و نكون علی فرح عظیم " الخ
 که خطاب بظاهر متوجه بحاجی محمد اسمعیل زبیح کاشی است .
 و در لوحی دیگر است قوله :
 " رائعة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ان یا
 قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یفرد به ورقاء الاحزان

فی هذا الزمان الذی ارتفع نداه الشیطان * و در کتاب اقدس است :

" اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء " الخ .

وقصیده ورقائیه صادره از حضرت بهاء الله در ایام سلیمانیه کردستان حاوی یکصد و بیست و هفت بیت عربی مقابل قصیده معروف ابن فارض بهمان بحر و حرف روی براج عرفانی اعلی است و مطلعش :

" اجذبني بوارق انوار طلعة

لظهورها كل الشموس تخفت "

در بیان مقام اعلای جذبیه و وصال معشوق حقیقی و آنکه وصالش منوط بتحمل بلیات بیشمار است و قبول بلایا و مقام انقطاع از ماسوی و رسیدن بمقام خلافت کبری است و مقطعش :

" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا

عن كل الجهات فى طلل ربوبتى "

و نیز ورقاء تخلّص شعری میرزا علی محمد یزدی (شهید) بود که شرح حالش بتفصیل در تاریخ ثبت است و همه خانواده اش بدین نام در آثار والواح مذکورند و اشعارش با همین تخلّص متداول میباشد و او دو بار بنام ایمان باین امر در سجن حکومت افتاد نخست در یزد حاکم ویرا گرفته بمركزش اصفهان نزد

مسعود میرزا روانه داشت و این در سال ۱۳۰۱ هـ ق واقع شد و ظلّ السلطان بعد از ایامی که ویرا در زندان نگه داشت آزاد کرد و بار دوم بسال ۱۳۱۳ در زنجان پاپسرش روح الله و تنسی چند از بهائیان گرفتار شد و بحکم شاهى مغلولا بطهران کشیدند و بسجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همه مسجونین رارها کنند ولی چون میرزا رضا کرمانی در روز جمعه نیمه قرن شاه راهدف کرد میرزا جعفر خان حاجب الدوله بتصویر اینکه میرزا رضا بابی و مانند محبوسین مذکور است بزندان رفته امر داد که همه بهائیان مسجون را برهنه کرده لنگ بسته از زندان بصحنه بیاورند و همینکه ورقاء و روح الله را بدانگونه حاضر کردند نخست به ورقاء دشنام ها داده امر نمود که از عقیده تبری کند و او نکرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را در گند گذارند و با کتاره ریز ریز کردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه کرده رها نمودند و حکم داد که تبری کند و نکرد لذا امیر غضب بدستورش سر آن نورس را ببرید و از مرکز عهد ابهی خطاب به نیروسینا راجع بمرثیه شان در حق پدر و پسر شهید است قوله :

" طفلى دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت و روى روشن و نطقى چون عندليب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثرى باقى نماند باری مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت

این پسر معصوم جان نثار بدرجه ای واقع که در صحائف قرون
واعصار مثل وشبهش مذکورنه واین قربان در ملکوت ابهی بغایت
مقبول ومحبوب قسم به جمال مقصود وحضرت ملیک محمود که
جواهر وجود در غیب امکان بحسرت نگران اند وبمنتهای غبطه
آرزوی این احسان مینمایند " وقوله :

" لهذا باید احبای الهی در روز بیست وهشتم شعبان که یوم
شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء است در نهایت روح و
ریحان وتضرع وابتهاال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین نمایند
وازقبل عبد الجہاء زیارت مرقومه ای که از پیش ارسال گشت
تلاوت کنند " و خطاب به ورقاء الواحی بسیار است از آن جمله
قوله :

" یا ورقاء علیک بهائی وعنائتی قد حضر عبد الحاضر بکتابک
وارسلته الیک من قبل ومن بعد انا وجدنا من کل کتاب ومن
کل کلمة ومن کل حرف عرف محبتک واستقامتک وخلصک وفاءک
وعهدک فی امر الله العلیم الحکیم " الخ ودر ضمن یکی از
الواح خطاب باواست :

" در باره صوم مسافر وحدت سفر این سؤال شده بود حدود
سفر ومسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و
در بین مسافرت هرگاه در محلی چند روز اقامت شود تکلیف او

چیست و در روزی که مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر ویا
بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر
چیست ؟ حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده
یعنی از مقامی که حرکت مینماید تا مقامی که اراده وصول بآن
نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است واگر مسافر در محلی
توقف نماید ومعین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم
شود واگر کمتر باشد صوم بر او نیست واگر در بین شهر صیام در
محلی وارد شود واراده نماید یک شهر بیان در آن ارض توقف
کند باید سه روز افطار نماید وبعد باقی ایام صوم راضا صائم
شود واگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد
ویومی که قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائز نه " ایضا :

" وهمچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عز وجل
از اغیض بحر الوصال الی قوله عز وازله الذی انشعب من هذا
الاصل القدیم مقصود الهی حضرت غصن الله الاعظم وبمعد
حضرت غصن الله الاکبر روحی وذاتی وکینونتی لتراب قد ومهما
الفداء بوده واینکه از اغصان الله وافنانه سؤال فرموده بودید
در ساحت اقدس عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان
از قلم اعلی جاری شده مقصود نفوس منتسبه نقطه اولی بوده چه
که در این ظهور کل را بافق اعلی دعوت نمودیم وببحر اعظم

هدایت نمودیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل
 و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدرانشاء
 الله بما اراده الله عامل باشند و براین امر اعظم عظیم ثابت
 و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذی تضرعت
 منه راحة الایمان فی الامکان و ایشانرا باین سدره نسبت
 دادیم فضلاً من لدنا علیهم فاسأل الله بان یحفظهم من
 اشارات القوم و شبهات العلم و فضلنا بعضهم علی بعض فی
 کتاب ما اطلع به الا الله رب العالمین و سوف یظهر ما قدر
 لهم من لدن مقتدر خبیر و نفوسی که تا حال بسدره منتسب اند
 بذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر بما اراده الله عامل باشند
 طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا و لهم ان یسألوا الله بان یحفظهم و
 یوقفهم علی الاستقامة علی ما هم علیه امروز روزی است که جمیع
 نفوس باید جهنم نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز
 شوند و مقصود از اغصان اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیّه
 غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده
 میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقی نبوده و نیست.
 انتهى . و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جل کبریاه ان
 ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا
 الاصل القدیم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب

غصن الله بوده " انتهى و شرحی راجع به ورقه ضمن نام
 عبد است .

در لوح بشارات است :

(وُزَرَاءُ) " امور بوزرا " بیت عدل راجع جمع وزیر

بمعنی دستور و کاردان و کاردار .

در نام متوسط ذکر است .

(وُسْطَى)

و بتخفیف و شاش نام مزرعه و قریه ای در

کنار دجله بقرب بغداد که آقامیرزا

موسی کلیم اجاره داشت و جمال ابهی

ایام نوروز را در آنجا با خرگاه و جشن بسر میبردند و در ایام

عید سال ۱۲۷۹ هـ ق صدور آثار بسیار و از آن جمله لوح ملاح

القدس و وصول امرنامه سلطان عبدالعزیز بواسطه نامق پاشا

برای مهاجرت از عراق در آنجا وقوع یافت و در اثری چنین

مسطور :

" واقعه این ایام خبری است که آن جمال مقتدر علام در پنج

ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شواش در لوحی که خطاب

به ملاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب بآن لوح فائز آیند

درست بر اسرار این امر مطلع خواهند آمد والله لعظم

كلّ الا سرار في جمال حق معلوم .

(وِطَاء) عربی فرش در لوح به سلطمان

ناصرالدین :

" بلا حذاء و وطاء " و در ضمن نام

حذاء ذکر است .

(وَعْر) عربی زمین سخت و دشوار و عور جمع

در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر

تاکری :

" والوَعور القاحلة "

(وَفَاء) برخی از اهل بهاء در الواح و آثار

بنام وفاء ملقب بودند و آن نام مذکور

شدند از آن جمله میرزا فتحعلی فتح

اعظم اردستانی مذکور در نام فتح قوله :

" فتحعلی فی الالف بسم ربی البهیّ الابهیّ ان یا کلمة الوفاء "

الخ لوحی مفصل صادر در ادرنه شامل مصائب یوم الفصل

میباشد و نیز :

" انّا نحب اسمنا الوفاء و کنا ناظرّاً الیه فی کلّ الاحوال " الخ

و دیگر خطاب به شیخ حسین وفاء است قوله :

" هو العلیم ان یا وفاء ان اشکر ربّک بما ایدک علی امرک و عرفک

مظهر نفسه فطوبی لك يا وفاء بما وفيت بعیثاق الله ولكن

فاسمع بان تصل الى اصل الوفاء وهو الا قرار بالقلب والقرار

باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی ثم اعلم بان

الدنيا حبّ اعدائی والاعراض عن جمالی المقدّس المنیر الخ

(وُقُوف - تَوْقِف - وقوف توقّف مصدر عربی بمعنی ایستادن

و ماندن در لوح به اشرف :

(واقف) " ثم اعلم بان تمّ میقات وقوفك لهذا العشره

و در لوح خطاب به نصیر :

" ولا تتوقّف فیما امرت به " واقف ایستاده و مانده و نیز

در لوح به نصیر :

" قل اتظنون فی انفسکم بانّ هذا الفتی ینطق عن الهوی

لا فو جماله الابهی بل کان واقفاً بالمنظر الاعلی " وقوله :

" فوا حسرةً علیکم یا ملأ الواقفین "

نگاهداری کرد در وصایای مرکز عهد

ابهی عبدالبهاء :

(وَقِي)

" ووقی محجّته البیضاء " الخ .

(ولادت - میلاد) تولّد اعلی و ابهی ضمن لوحی در نام

حوریّه مذکور است .

مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت
(وِلايَت) که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " وِوَلِيَّ

در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از

آنچه محض حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَصَلْتُ النِّقْطَةَ الْاَوْلِيَّةَ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَظَهَرَتْ وَايَةُ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقِيَوْمِ " ودر کتاب اقدس است :
" اَيَّاكُمْ اَنْ يَمْنَعَكُمْ ذِكْرَ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبِيِّ الْاَعْظَمِ او
الْوَلَايَةَ عَنْ وَايَةِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ .

و کلمه اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " بِإِثْمِ دُوسْتِ يَكْتَا يَا اَوْلِيَائِي " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولیّ امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولى الورى عبد البهاء بر مقام ولیّ امرالله بنحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکرى از ولیّ میباشد .

جمع ولیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی
(وَلَايِم) در سررتها و خصوصا در عروسی .

در کتاب اقدس است :

" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايِمِ وَالْمِزَامِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاَنِيسَاطِ "

در لوح حکماء :

(وَلَجَّ) " اَنْتَا نَرِيدَانِ نَذِكْرَكَ كُلَّ قِطْعَةٍ مِّنْ

قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَّ فِيهَا وَظَهَرَتْ فِيهَا "

یعنی آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار

فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل

بها بود از شاهپرشان ملا آقا جان

معروف بحرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه

آنا شیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی

اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد

خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا

و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصحه که خاندان

دستدار از او یادگارند .

مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت (وِلاَیة)

که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " وِوَلِيَّ

در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از

آنچه محضر حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَضَّلْتُ النُّقْطَةَ الْاَوْلِيَّةَ وَتَمَّتْ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَظَهَرَتْ وَايَةُ اللَّهِ الْمَهِيْمَةِ الْقِيَوْمِ " و در کتاب اقدس است :
" اَيَّاكُمْ اِنْ يَمْنَعُكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبِيِّ الْاَعْظَمِ او
الْوَلَايَةُ عَنْ وَايَةِ اللَّهِ الْمَهِيْمَةِ عَلَى الْعَالَمِيْنَ .

و کلمه اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " بِنَامِ دُوسْتِ يَكْتُنَا يَا اَوْلِيَايَ " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولیّ امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولی الوری عبدالبهاء بر مقام ولیّ امرالله بنحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامه های الف و امین هم زکری از ولیّ میباشد .

جمع ولییه طعام مهمانی و دعوت جمعی

در سررتها و خصوصا در عروسی .

در کتاب اقدس است :

" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايَةِ وَالْمَعْرَاضِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاَبْسَاطِ "

در لوح حکماء :

" اِنَّا نَرِيْدَانِ نَذْكُرْكَ كَلِّ قِطْعَةً مِنْ

قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَ فِيْهَا وَظَهْرُنْهَا "

یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار

فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل

بها بود از مشاهیرشان ملا آقا جان

معروف بمرتب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه

آتشخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی

اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد

خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا

و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبرخان حافظ الصّحه که خاندان

دستدار از او یادگارند .

(وَلَايِم)

(وَلَج)

(وَلُوجَا)

(وَلِيَجَة)

عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفا
خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف
در توقیع حضرت نقطه به محمد شاه
بطانسه و ولیجه مذکور است .

(وَمِيض)

عربی فروز در مناجاتی از خطا بی
است قوله :
" ما اری الا وميض النار الحامية
المسفرة من الهاوية "

(وِهَاد)

در صورت زیارت در خطابی است برای
آقاسید احمد افغان :
" الدافق السیل فی الوهاد والمهاد "
جمع وَهْدَة زمین پست و گودال .

(وُودَكَك)

مسترو مسیس وود کاک از بهائیان
کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء
Percy Woodcock
بممالک غرب در ناپولی منتظر مانده از
انجام ملزم شده همراه رفتند .

(وِیکتوریا)

ملکه شهیر انگلستان که در اسرار الآثار
العمومیه تفصیل است خطابات ابهی
بنام ملکه لندن تماما با و متوجه است .

Victoria

(وِیَلَات)

جمع وِیَلَه بمعنی بلیه و شر و در لوح
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :
" وزادت ویلاتها الی ان اخذ
الدخان ارض السر "

(وِیْن)

پایتخت معروف اطریش در سفرنامه
اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم
عبدالبهاء در آنجا مذکور است .

Wien

حرف (ی)

(ی)

ی و ارض الیاء در نوشته ها و آثار این
امر رمز از یزد بود . در اثری است .
قوله :

" از ظالم ارض یاء طاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلى خون
گریست " الخ که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا طلل
السلطان بن ناصر الدین شاه است که حکمران یزد از جانب
پدرش بود و سال ۱۳۰۸ هـ ق فتنه برانگیخت و هشت نفر از
بهائیان را با قسی و اشنع وجه بقتل رساند " وقوله :

" ان الذئب یعمی فی ارض الیاء " وقوله :

" ظالم ارض یاء آتشی افروخته " وقوله :

" در ارضیاء نباح مرتفع" و قوله :

" جسد های قطعه قطعه رامعینی نه و راحمی نه نسیم سحری
بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای وای بر شما ای اهل یاء" و
قوله :

" هو العظیم یاعباس ملیک امروز باکمال فرح و نشاط زکراهل
بساط مینماید ایشان هفت نفرند که در ارضیاء بظلم ظالم
بیهمتا عروج نمودند" الخ چون هفت نفر که بنام شهداء سبعه
در اصطلاح معروف شدند در یکروز معاً و متدرجاً بنوعی که در
تاریخ مفصل است کشته شدند و حاجی ملا ابراهیم مسئله گو
را بعداً بنوع خفیه کشتند و راجع بقتل و قتل عام سال ۱۳۲۱ هـ
ق در آثار غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" اما اهالی یزد مختصر اینست جناب مشیرالممالک در مهالك
افتاد اورا تبعید نمودند یعنی خانه بتالان و تاراج رفت
و متعلقان در تحت سیاط قهرا افتادند و خود او بنهایت افتاد
و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع ستمکاران گرفتار
جزای اعمال خویش گشتند" الخ

عبری کرده نام کلدانی بعضی شیران
(یا جوج مأجوج) مهاجم آن کشور است و تفصیل در اسرار
الآثار عمومی است و در آثار این امر بنوع

تشبیه بسا استعمال گردید از آنجمله در لوح بحاجی محمد
کریمخان است :

از یا جوج نفس وهوی محفوظ مانی " و در جایی دیگر :
" تا از یا جوج هوی و ماجوج عماء آسودگی حاصل شود" .
بمعنی طغی مستعمل در فارسی شاید

(یاغی) اصل کلمه ترکی است . در لوح به
صدر دولت عثمانی است :

" در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند"
سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف
(یا قوت) در کلمات مکنونه است :

" در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح
یا قوتی از قلم خفی ثبت شده این است " الخ که به تشبیه و
محضر تجلیل میباشد و در نام کلمات مکنونه ذکر است .

در مناجاتی در خطابی است :
(یتریح) " تجلّ علیه آیات القبول حتی یتریح
من تلك الصّهباء" (تا سرشار از این

باده شود)
(یثرب) نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح
و آثار بسیار شد .

(یحییٰ)

عَلَّمَ مَنْقُولَ اَزْ فِعْلِ مَضَارِعَ حَتَّى نَسَامَ
اشخاص بسیار بود منها :

یحیی بن زکریا که در کتاب رهبران
بزرگ بتفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت
از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :
" معرضین بمثابه اَمت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم
بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تواز
برای چه آمدی ؟ حضرت یحیی بن زکریا فرموده آنچه
را که مبشر فرموده قائلاناً توبوا لانه قد اقترب ملکوت السموات انی
اعدکم بماء التوبة ولكن الذي يأتي بعدی هو اقوى " و در ضمن
نام صائبین تفصیلی است .

دیگر آقا سنید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش
بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در تفسیر سوره کوثر
خطاب باومیباشد :

" یا یحیی فأت بآية مثل تلك الآيات بالفطرة " و نیز توقیعی
در جواب سؤالش از حدیث :

" لو كان الموت يشترى لاشتراه المؤمن والكافر " صدور
یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث :

" ان الله كان في عمامة فوقه هواء وتحتة هواء " قوله :

" اما بعد فقد طلع من انوار صبح من سقى باسم رسول
یحیی " وقوله :

" اللهم انك لتعلم ان الآن قد نزل على كتاب مستطر ممن
اراد ان يوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقمر " وقوله :
" لقد نزل في تلك الليلة كتاباً من يحيى جلّ عزه لقد
سأل من حكم العصى (بیان حدیث معروف ابی لبید مخزومی
است) لیس المراد یوم ظهور القائم بل هو یوم قیامه
بالامامة الخ و در سورة الصبر از حضرت بهاء الله شرح
احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله :
" فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت
السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت ممن
نفحات ايامه الى حرم الجمال مقلوباً " الخ .

دیگر از ستمیان کثیر الذکر باین نام میرزا یحیی برادر کبوتر
نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در
تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در
طهران تقریباً سال ۱۲۴۶ هـ ق گفتند و لذا در آغاز ظهور
دعوت نقطه ۱۴ ساله بود و بعقیده ازلیان در سن ۱۹ یعنی
در سال ۱۲۶۵ بسالی قبل از شهادت آنحضرت عریضه نگاری
کرد و در حقیقت توقیعاتی صدور یافت و بالاخره در سال ۱۳۳۰

هـ ق - ۱۹۱۲ م در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس بسن ۸۲ سالگی شمسی درگذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مدفون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر ۴۵ سال شد و او بنامهای : وحید مرآت ثوره ازل نسرده پيروانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش باسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محل توجه تقریباً عموم بابیان بود و سجع مهر خود را در نامه ها " عبد الذکر " قرار داد تا در سنین ادرنه فصل وتفکیک و ندای استقلال بهاء الله بوقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبرس نیز ثبت است .

بهاء الله آن برادر که تر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املا داشته و از ابتداء یعنی از سال ۱۲۶۵ که بسن ۱۹ بود و بدین روش خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش بوی دلالت و اشارت مینمود و امر بابی را متمرکز و گردنکشان و مدعیان بابیه را متحد ساخته از تشعب و جدال و زوال رهائی داد و در باطن بذور هدف و مقصود آقصادی خود که امر بابی مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب میافشاند و او نیز راه موافقت و تائید میبیمود .

و در یکی از آثار ابهی است :

" بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و گل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را باین سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال بسطان جلال و ملیک جمال لم یزل ولا یزال باقی خواهد بود و گل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکون شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله وانا الیه راجعون " .

و قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربی مبین و دیگر معلوم بوده هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربی جز طلعت اعلی موجود نه او است واحد در ذات کَلَّ در ظلّش ساکنیم و از بحر فیض سائل نعلی هر چه پرواز کند عرض و طول سما را طی نتواند نمود و لکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها بعبان میآید باید بمهر و وفا و شوق و رضامردم رانصیحت نمود و از بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود و ایتلاف بعیان آید دیگر آنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب آن از بحر

فیوضات ازلی نازل میشود ولیکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطورگشته من عند الله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه را به حبّ جمع نمود " الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرّجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته بتعصّب کشی از آن امر تکذّر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نезд او و آنحضرت آوردند که در آن میان ملاً محمد جعفر نراقی و ملاً هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملاً رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صد و ریافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله :

" بسم ربنا العلیّ الاعلیّ حمد محبوبی را لا ثق و سزا است که بقدرت کامله بخته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلند فرموده او را با ارتفاعیکه مقدّس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی